

# کمپاین برای آزادی مهران رئوف



مهران رئوف فعال کارگری ۶۴ ساله در ۲۵ مهر ماه امسال در منزل مسکونی خود بازداشت شده و از آن تاریخ تاکنون چندین ماه است که در بند ۲ الف اطلاعات سپاه در سلول انفرادی نگهداری می شود و در شرایط سخت حاکم، و بدون هرگونه دسترسی به وکیل خود، تحت بازجویی قرار دارد.

وضعیت زندانیان بند ۲ الف بر کنشگران اجتماعی و فعالین سیاسی پوشیده نیست. بندی که بنا به گفته شاهدان عینی، سلول های انفرای آن، و آزار و اذیت روحی و جسمی در مدت بازداشت در آن، عوارض جبران ناپذیری بر جسم و روح زندانیان سیاسی باقی می گذارد. لازم به ذکر است که براساس قوانین بین المللی از جمله ابلاغیه های شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد، بازداشت در سلول انفرادی به مدت بیش از ۱۵ روز از مصادیق شکنجه محسوب می شود.

در این مدت، فقط چند بار آن هم به طور محدود و چند دقیقه ای به مهران اجازه تماس تلفنی با یکی از بستگان خود داده اند و حق ملاقات وکیل خود را نداشته است. پرواضح است که اگر وی حتا اعتراضی هم به قرارهای صادره از جمله محرومیت از حق دسترسی به وکیل می داشته، در سیستم حاکم بر جریان پرونده او، چنین اعتراض هایی راه به جایی نبرده است.

مهران رئوف دو تابعیتی بوده و شهروند انگلیسی - ایرانی است که طی سال های گذشته به ایران رفت و آمد داشته است اما هیچ عضو

خانواده نزدیکی در ایران ندارد. براین اساس، شرایط افراد 2 دوتابعیتی بر پرونده مهران نیز حاکم است و در حال حاضر، نحوه برخورد با پرونده های این دسته از زندانیان سیاسی و فعالان اجتماعی در ایران برکسی پوشیده نیست.

با توجه به شرایط حاضر که مهران رئوف هنوز در زندان سپاه به سر می برد و این که امکان اعتراف گیری های اجباری و اتهامات سنگین علیه او وجود دارد، ما تعدادی از فعالین کارگری، کمیته ای را تشکیل داده ایم تا بتوانیم با همیاری دیگر کنشگران، همه تلاش خود را برای دفاع از مهران رئوف به کار بگیریم. مهران رئوف هر چه سریع تر باید آزاد شود و از حق رسیدگی عادلانه به اتهامات وارده برخوردار باشد.

ما از همه کنشگران اجتماعی، نهادهای مدافع حقوق کارگران و همچنین سازمان های مدافع حقوق بشر در داخل و خارج از کشور می خواهیم که در اعتراض به ادامه بازداشت خودسرانه مهران رئوف همراه ما باشند و ما را در خبررسانی و آگاهی رسانی عمومی از وضعیت او، به عنوان فعال کارگری و یک زندانی سیاسی در زندان های ایران یاری رسانند.

ما همچنین از دولت بریتانیا می خواهیم تا همه تلاش خود را برای آزادی مهران رئوف به عنوان شهروند بریتانیایی به کار گیرد اقدامات لازم را برای تماس با مقامات جمهوری اسلامی هر چه زودتر و قبل از آن که دیر شده باشد، انجام دهد.

**کمیته حمایت از مهران رئوف**

اول بهمن 1399

---

**آیا برآمد ترامپ پایان  
لیبرالیسم است؟**



یوال نوا هراری [Yuval Noah Harari](#)

نشریه "نیویورکر"

7 اکتبر 2016

ترجمه از هرمز هوشمند

مترجم:

با شکست ترامپ در سال ۲۰۲۰ و حمله طرفدارانش به ساختمان کاپیتول، سئوالی که مطرح میشود این است که آیا این پایان ترامپیسم است و یا شروع آن؟ البته جواب را آینده نشان میدهد، اما دو طرف دعوا در حال حاضر پاسخهای متفاوتی دارند. معمولاً آنها که از ترامپ بدشان میآید، پایان را میبینند و موافقان ترامپ این وقایع را ابتدای مبارزه تلقی میکنند.

به گفته دیوید هیوم David Hume، فیلسوف تجربه‌باور (امپیریست) اسکاتلندی سده‌ی هجدهم: *Reason is the slave of passion* یعنی *منطق براندگیِ هیولان* است.

این گفته هیوم میتواند در درک واقعیتی که امروزه با آن در سیاست آمریکا مواجه هستیم کمک کننده باشد. این به آن معناست که اول احساسات مان نسبت به ترامپ تحریک میشود و بعد با دلیل و

منطق سعی در پاسخ دادن به این احساسات می‌کنیم، چه مثبت چه منفی. برای مثال، داستان نگاه به لیوانی که نصف آن آب دارد که هم میتوان نصف پُر دید و یا نصف خالی که دو حس مخالف است. این برخورد را کم یا زیاد در دو طرف دعوا میتوان مشاهده کرد. در سیاست گفته میشود خیلی وقته‌ها برداشت حسی از یک واقعه (perception) از خود واقعه مهم تر است. این در تائید گفته دیوید هیوم است که ما به‌وضوح در برخورد هواداران ترامپ با تمام دروغ‌ها و بزرگ نمائی‌ها یش مشاهده می‌کنیم.

آین مقاله را یووال نوا هریری [Yuval Noah Harari](#)، تاریخ دان و استاد دانشگاه اورشلیم یک ماه قبل از انتخاب ترامپ به ریاست جمهوری آمریکا در سال ۲۰۱۶ نوشته است. نگاهی است تاریخی از یک تصویر بزرگ‌تر و در پاسخ به سئوالی که امروز مطرح میشود: آیا ترامپیسم با وقایع اخیر در آمریکا به پایان خود نزدیک میشود و یا تازه شروع شده است؟

هرمز هوشمند



آیا برآمد ترامپ پایان لیبرالیسم  
است؟

یووال نوا هراری [Yuval Noah Harari](#)

انسان‌ها معمولا فکر خود را در داستان‌ها شکل می‌دهند و نه در واقعیت‌ها، اعداد و یا جداول. هر چه داستان ساده‌تر باشد پذیرفتنی‌تر است. داستان حاکم در چند دهه گذشته را می‌توان داستان لیبرالیسم نامید. این یک داستان ساده و جذاب بود، که امروزه در حال سقوط است و تا کنون هیچ داستان جدیدی این خلاء را پر نکرده است. در عوض، دونالد ترامپ ظهور می‌کند.

به صورت ساده، داستان لیبرال می‌گوید اگر ما به طرف جهانی-سازی سیستم‌های سیاسی و اقتصادی حرکت کنیم، بهشت را روی زمین به وجود می‌آوریم، یا حداقل صلح و رفاه برای همه تامین می‌شود. این داستان، با کمی تفاوت، هم از طرف جورج دبلیو بوش و هم از طرف باراک اوباما پذیرفته شده بود و نوید اجتناب ناپذیر بودن حرکت بشری به سوی یک جامعه جهانی با بازار آزاد و ساختار سیاسی دموکراتیک را می‌داد.

سناریوی این داستان، به مرور، در حال از دست دادن اعتبار است. این کاهش اعتبار با بحران مالی سال ۲۰۰۸ شروع شد. افرادی که در دهه‌های نود و دو هزار فکر می‌کردند که قوانین بازی به آن‌ها اجازه می‌دهد آینده‌ی بهتری برای خود سازمان دهند، ناگهان با وحشت حس کردند که فریب خورده‌اند و سیستم برای آن‌ها کار نمی‌کند. بهار عربی به یک زمستان اسلامی تبدیل شد. رژیم‌های اقتدارگرا در مسکو، آنکارا و اورشلیم در حال رها کردن ارزش‌های لیبرال-دموکراسی به نفع ناسیونالیسم افراطی و افراط گرایی مذهبی هستند. حتی در سنگر اصلی لیبرالیسم، مردم اروپای غربی در حال بازبینی این داستان هستند. در حال حاضر موجی از سرخوردگی به کشور مادر، ایالات متحده، راه باز کرده است. ایالات متحده با موعظه و بعضا با زور سلاح، دنیا را زیر فشار داستان لیبرال قرار داده است. بخشی از شهروندان آمریکایی که نا امید از وعده وعیدها شده‌اند، با سرخوردگی ممکن است راه را برای دونالد ترامپ به کاخ سفید هموار کنند، البته با وحشت و حیرت نخبگان قدرت.

چرا مردم اعتماد خود به داستان لیبرال را از دست می‌دهند؟ یک توضیح این است که این داستان در واقع یک فریب بوده است و به جای صلح و رفاه، نسخه لیبرال چیزی جز خشونت و فقر تولید نکرده است. البته این استدلال را می‌توان به راحتی رد کرد. از دیدگاه

تاریخی، آشکار است که بشریت در صلح آمیزترین و مرفه‌ترین دوران تاریخ خود زندگی می‌کند. در اوایل قرن ۲۱، برای اولین بار در تاریخ بشر، مردم بیشتری از زیاده خوری می‌میرند تا از کمبود غذا، مردم بیشتری از کهولت سن می‌میرند تا از بیماری‌های واگیر، و مردم بیشتری از خودکشی می‌میرند تا از جنگ و جنایت و تروریسم. (طبق آمارهای سازمان بهداشت جهانی وابسته به سازمان ملل)

توضیح دیگر برای از بین رفتن اعتماد مردم از داستان لیبرال می‌تواند این باشد که مردم معمولاً بیشتر در مورد آینده خود فکر می‌کنند تا در مورد دستاوردهای گذشته. وقتی گفته می‌شود که آنها دیگر به میزان اجداد خود از قحطی و طاعون و جنگ رنج نمی‌برند، مردم این دستاوردها را به حساب نمی‌آورند بلکه در عوض بدهی‌ها، ناامیدی‌ها و رویاهای عملی نشده‌ی<sup>۱</sup>شان را در نظر دارند. فردی که شغل خود را با بسته شدن کارخانه از دست می‌دهد، نمی‌تواند خیال خود را راحت کند که دیگر مثل گذشته از گرسنگی، وبا و یا جنگ نمی‌میرد.

کارگران بیکار شده حق دارند از آینده خود نگران باشند. داستان لیبرال و منطق سرمایه‌داری و بازار آزاد مردم را تشویق به انتظارات بزرگ می‌کند. در بخش دوم قرن ۲۰، هر نسل در شهرهای هوستون، شانگهای، استانبول و یا سائو پائولو از آموزش بهتر، مراقبت‌های بهداشتی برتر و درآمدهای واقعی بهتر از پدر و مادر خود بهره‌مند بودند. در عوض در دهه‌های آینده، با توجه به ترکیبی از فاجعه زیست محیطی و اختلال در کار توسط فناوری‌های جدید، نسل جوان اگر وضع موجود را بتواند حفظ کند شانس آورده است. مردم در عین زندگی در شرایط بی‌سابقه صلح و رفاه، اعتماد خود را به توانایی سیستم برای تحقق انتظاراتشان از دست می‌دهند و از آینده نا امید می‌شوند.

احتمال سوم این است که مردم کمتر در مورد رکود شرایط مادی خود و بیشتر در مورد کاهش قدرت سیاسی‌شان نگرانند. شهروندان عادی در سراسر جهان حس می‌کنند قدرت سیاسی شان گرفته می‌شود. در حالی که کشورهای بیشتری به جریان جهانی شدن سرمایه، کالا و اطلاعات وابسته می‌شوند، دولت‌ها در لندن، آتن، برازیلیا و حتی واشنگتن برای شکل‌دادن آینده سرزمین‌های خود از قدرت کمتری برخوردار می‌شوند. علاوه بر این، به احتمال زیاد در قرن ۲۱، بسیاری از مشکلات عمده فراملی هستند و در برابر این مشکلات، نهادهای سیاسی ملی به ارث رسیده از قرن نوزده ناتوان به پاسخگویی‌اند.

فناوری‌ها که مغل بازار کار هستند، یک تهدید ویژه و حاد برای دولت‌های ملی و شهروندان عادی می‌باشند. در قرن‌های نوزدهم و بیستم، از معادن ذغال سنگ دیکنزی گرفته تا مزارع لاستیک کنگو و "جهش بزرگ به جلوی" فاجعه‌آمیز چین، پدیده پیشرفت در قالب انقلاب صنعتی همزمان تولیدکننده وحشت بود. اما سیاستمداران و شهروندان آن زمان، تلاش می‌کردند در برقراری قطار پیشرفت در مسیری کم خطر حرکت کنند. در حالی‌که فناوری از دنده اول به دنده چهارم تغییر سرعت داده است، اما آهنگ سرعت سیاست از زمان ماشین بخار تغییر چندانی نکرده است. انقلاب تکنولوژیک در حال حاضر شتابی دو چندان از سیاست گرفته است.

اینترنت نشان‌دهنده خوبی برای درک این اختلاف بین فرایند تکنولوژی و سیاست است. در حال حاضر "فضای مجازی" بخش مهمی از زندگی، اقتصاد و امنیت ما را تشکیل می‌دهد. با این حال در اوایل شکل‌گیری آن، طراحی و ویژگی‌های اساسی آن از طریق یک فرایند سیاسی دموکراتیک انجام نگرفت. آیا تا به حال در مورد شکل و طرح "فضای مجازی" کسی رای داده است؟ تصمیمات اتخاذ شده توسط طراحان اولیه "فضای مجازی" منجر به شرایطی شده است که امروزه اینترنت به یک منطقه آزاد و بی قانون تبدیل شده است. این مشکل موجب کم شدن حاکمیت دولت‌ها، نادیده گرفتن مرزها، دگرگون کردن بازار کار، شکستن حریم خصوصی و حتی به یک خطر امنیتی جهانی تبدیل شده است. دولت‌ها و سازمان‌های مدنی بحث‌های زیادی در مورد تجدید ساختار اینترنت می‌کنند، اما لاک پشت‌های دولتی نمی‌توانند خرگوش فناوری را مهار کنند.

در دهه‌های آینده، ما احتمالاً انقلاباتی شبیه اینترنت خواهیم داشت، که در آن تکنولوژی بی سر و صدا ضربه‌های بیشتری به سیاست خواهد زد. برای مثال، هوش مصنوعی و بیوتکنولوژی، نه تنها می‌توانند جوامع و اقتصاد، بلکه حتی بدن و مغزهای ما را دگرگون کنند. با این حال این موضوع به سختی در انتخابات ریاست جمهوری فعلی به بحث گذاشته می‌شود. در اولین مناظره کلینتون-ترامپ بحث روی مشکلات ایمیل کلینتون متمرکز شد، اما با وجود بحث در مورد از دست دادن مشاغل، هیچ یک از کاندیداها به پتانسیل تاثیر آتومازیزاسیون (خودکار-گری) در مورد بیکاری نپرداخت.

رای‌دهندگان عادی ممکن است هوش مصنوعی را درک نکنند اما آنها حس می‌کنند که مکانیسم‌های دموکراتیک دیگر به آنها قدرت نمی‌بخشد. در واقع، برای این رای‌دهندگان، بوروکرات‌های بروکسل یا لابی‌های

واشنگتن آنها را در مورد مهم‌ترین مسائل خود و فرزندان‌شان نمایندگی نمی‌کنند و تصمیمات از طرف مهندسان، کارفرمایان، و دانشمندانی که به سختی از پیامدهای تصمیمات‌شان آگاه هستند و کسی را هم نمایندگی نمی‌کنند، گرفته می‌شود. این رای‌دهندگان بدلیل آنکه آنها را نمی‌توانند ببینند و یا مورد خطاب قرار دهند، می‌خواهند هر طوری که شده به این سیستم ضربه بزنند. در بریتانیا، این رای‌دهندگان تصور کردند که قدرت ممکن است به اتحادیه اروپا منتقل شده باشد، به همین دلیل آنها به “برکسیت” (Brexit) رای دادند. در ایالات متحده، این رای‌دهندگان تصور می‌کنند که انحصار قدرت در دست نخبگان قدرت است و مصمم‌اند به سیستم لگد بزنند تا ثابت کنند هنوز حرفی برای گفتن دارند. ترامپ مناسب‌ترین نامزد برای این کار است، دقیقاً به این خاطر که کاندیداتوری وی برای نخبگان قدرت در آمریکا غیر قابل تصور است. او برای اثبات آن که هنوز این مردم قدرت دارند ایده‌آل است، ولو این که در جهت ایجاد هرج و مرج باشد.

این اولین بار نیست که داستان لیبرال با بحران اعتماد عمومی مواجه شده است. از زمانی که این داستان نفوذ جهانی به دست آورد، در نیمه دوم قرن نوزدهم، چند بار مجبور به تحمل بحران‌های ادواری شده. اولین عصر جهانی شدن به رهبری لیبرالیسم به حمام خون جنگ جهانی اول انجامید. زمانی که دول امپریالیستی در یک جنگ قدرت مسیر پیشرفت جهانی را کوتاه کردند. این لحظه را لحظه “فرانس فردیناند” (Franz Ferdinand) می‌توان نامید. با این حال، لیبرالیسم قوی‌تر از قبل، با چهارده اصل ویلسون، جامعه ملل و خروش اقتصادی دهه بیست از این گرداب هولناک جان سالم به در بُرد.

پس از آن لحظه هیتلر ظهور کرد، زمانی که در دهه سی و اوایل دهه چهل، فاشیسم برای خیلی‌ها جذاب شده بود. فاشیسم، لیبرالیسم را به دلیل خرابکاری در انتخاب طبیعی (بقای اصلح) و عامل انحطاط بشریت سرزنش می‌کرد. فاشیست‌ها هشدار می‌دادند که اگر به همه‌ی انسان‌ها ارزش و فرصت‌های برابر در تولید مثل داده شود، انتخاب طبیعی متوقف می‌شود و انسان‌های برتر در اقیانوسی از انسان‌ها با توانائی متوسط غرق می‌شوند. نتیجتاً تحول بشریت به نوع بشر برتر متوقف شده و کل بشریت منقرض می‌شود. درگذر از این لحظه، لیبرالیسم خود را از فاشیسم انعطاف پذیرتر نشان داد.

بین دهه پنجاه و دهه هفتاد، لیبرالیسم از سمت چپ با لحظه “چه



گوارا" مواجه شد. در حالی که فاشیست‌ها داستان لیبرال را نرم و فاسد کننده ارزیابی می‌کردند، سوسیالیست‌ها لیبرالیسم را به برگ انجیری برای سیستم بی‌رحمانه، بهره‌کشانه و نژادپرستانه‌ی سرمایه‌داری جهانی متهم می‌کردند. برای سوسیالیست‌ها بیان "آزادی" از طرف لیبرال‌ها مترادف با دفاع از "مالکیت" بود. دفاع از "حقوق فردی" و هر آن چه که برای فرد خوش‌آیند است را دفاع از حفظ اموال و امتیازات طبقات متوسط و بالای جامعه می‌دانستند. آزادی انتخاب مسکن، در حالی‌که امکان مالی آن نیست و یا آزادی تحصیل دانشگاهی در حالی‌که پول پرداخت ورودی امکان ندارد و آزادی سفر در حالی‌که امکان خرید ماشین نیست، چه امتیازی دارد؟ بدتر از آن، با تشویق مردم به فردگرایی، لیبرالیسم مردم را از هم جدا می‌کند و امکان متحد شدن‌شان بر علیه نظامی که آن‌ها را سرکوب می‌کند را از بین می‌برد. نتیجتاً نابرابری را در جامعه سازمان و ادامه می‌دهد.

از آنجا که لیبرالیسم و سرمایه‌داری دو روی یک سکه‌اند، بسیاری از این انتقادات چپ‌ها برای مردم گیرا بود. در حالی‌که لیبرالیسم با امپراتوری نژادپرستان اروپائی شناسایی می‌شد، جنبش‌های انقلابی و ضداستعماری در سراسر جهان نگاه‌شان به مسکو و پکن بود. در سال ۱۹۷۰ سازمان ملل متحد نزدیک به یک صد و سی (۱۳۰) عضو داشت و تنها سی (۳۰) عضو آن گرایش لیبرال دموکراسی داشتند. قدرت‌های استعماری با لیبرال دموکراسی به باشگاه منحصر به فرد پیرهای امپریالیست سفید پوست تبدیل شده بودند که چیزی برای ارائه کردن به جهان و حتی جوانان خود نداشتند.

لیبرال دموکراسی‌ها تا حد زیادی توسط سلاح‌های هسته‌ای نجات پیدا کردند. بنا بر دکترین "انهدام کامل متقابل" ناتو، حملات غیرهسته‌ای شوروی می‌بایست با یک حمله هسته‌ای پاسخ داده شود. در پشت این دکترین وحشتناک، لیبرال دموکراسی و بازار آزاد موفق به ادامه حیات در آخرین سنگر خود شدند و مردم غرب امکان لذت بردن از انقلاب جنسی دهه ۶۰، مواد مخدر، راک اند رول و همچنین ماشین لباسشویی، یخچال، فریزر و تلویزیون را پیدا کردند. بدون سلاح هسته‌ای، نه بیتلز، نه ووداستاک و نه سوپر مارکتهای سرشار از کالا وجود می‌داشتند. در اواسط دهه هفتاد به نظر می‌رسید که حتی با وجود سلاح‌های هسته، آینده متعلق به سوسیالیسم است. در ماه آوریل ۱۹۷۵، مردم سراسر جهان در تلویزیون شاهد فرار آخرین یانکی از بام سفارت آمریکا در سایگون بودند و بسیاری متقاعد

شدند که امپراتوری آمریکا در حال سقوط است.

در واقع، این دنیای کمونیسم بود که فروپاشید. در دهه‌های هشتاد و نود، داستان لیبرال دوباره از زباله‌دان تاریخ بیرون خزید، سعی در تمیزکردن خود کرد و جهان را فتح کرد. سوپرمارکت ثابت کرد که به مراتب قوی‌تر از گولاگ است. داستان لیبرال ثابت کرد که انعطاف‌پذیرتر و پویا‌تر از همه‌ی مخالفان خود است. لیبرالیسم بر امپراتوری‌های سنتی فاشیسم و کمونیسم، با اتخاذ برخی از بهترین ایده‌ها و شیوه‌های آن‌ها (مانند آموزش و پرورش رایگان دولتی، بهداشت و رفاه برای توده‌ها) پیروز شد. در اوایل دهه نود، برخی متفکران و سیاستمداران "پایان تاریخ" را با اطمینان اعلام کردند و مدعی شدند که تمام سوالات بزرگ سیاسی و اقتصادی گذشته حل و فصل شده است و تنها داستان لیبرال با بازار آزاد، حقوق بشر و دموکراسی، یک‌ه تاز جهان است.

اما تاریخ پایان نیافت. پس از لحظه‌های "فرانس فردیناند"، "هیتلر" و "چه گوارا"، ما خود را در لحظه "ترامپ" پیدا می‌کنیم. در حال حاضر، داستان لیبرال خود را در برابر یک حریف با ایدئولوژی منسجم مانند امپریالیسم، فاشیسم، کمونیسم روبرو نمی‌بیند. لحظه ترامپ یک مضحکه هیچ‌انگارانه (نیهلیستی، nihilistic) است. دونالد ترامپ هیچ ایدئولوژی‌ای ندارد، همانند مردمی که به "برکسیت" در بریتانیا رای دادند که هیچ برنامه‌ای برای بریتانیائی که شکاف برداشته ندارند.

از یک طرف، ممکن است این نشان‌دهنده‌ی بحرانی خفیف‌تر از بحران‌های گذشته باشد و در پایان این دوره، مردم داستان لیبرال را رها نکنند، چون داستان جایگزینی نیست. آن‌ها ممکن است به سیستم از روی عصبانیت یک ضربه بزنند، اما چون جای دیگری برای رفتن ندارند، در نهایت به داستان لیبرال برگردند.

اما امکان دیگری هم وجود دارد که برگشت به عقب است. مردم برای پیدا کردن سر پناه به داستان‌هایی از گذشته، مثل داستان ناسیونالیسم و یا داستان مذهبی که در قرن ۲۰ به حاشیه رانده شده بودند و هرگز به طور کامل رها نشده بودند، پناه بیاورند. مسلماً این پدیده در مکان‌هایی مانند خاورمیانه، که در آن افراط‌گرایی ملی و بنیادگرایی مذهبی در حال افزایش است اتفاق افتاده است. با این حال، با همه‌ی هیاهو و خشمی که دارند، جنبش‌هایی مانند دولت اسلامی به هیچ عنوان جایگزینی جدی برای

داستان لیبرال نیستند، چون آنها هیچ پاسخی برای سوالات بزرگ عصر ما ندارند.

مشکلاتی که جامعه‌ی بشری درآینده با آنها مواجه است را چنین می‌توان بیان کرد: چه تاثیری برتری عملکرد هوش مصنوعی در برابر هوش انسانی بر بازار کار خواهد داشت؟ چه تاثیر سیاسی طبقه انبوه جدید از بی‌فایده‌گان اقتصادی خواهند داشت؟ روابط انسانی و خانواده چگونه تغییر میکنند؟ زمانی که با فناوریِ نانو (nano) و "پزشکیِ احیا کننده" امکان داده می‌شود هشتاد سالگی به پنجاه سالگیِ امروز تبدیل شود، چه برسر صندوق‌های بازنشستگی خواهد آمد؟ زمانی که انسان با بیوتکنولوژی قادر به طراحی نوزادان خود شود (designer babies) و بزرگترین شکاف بین فقیر و غنی را سازمان‌دهد، جامعه بشری چه خواهد شد؟ بعید است پاسخ این سوالات را در انجیل و یا قرآن پیدا کنید. اسلام رادیکال، یهودیت ارتدکس و یا مسیحیت بنیادگرا ممکن است یک لنگر ثبات برای طوفان فناوری جهانی باشند، اما برای عبور از سونامی قرن ۲۱ شما نیاز به یک نقشه جدید و سکانی قوی دارید.

این احکام برای شعارهایی مانند "عظمت آمریکا را دوباره برگردانیم" یا "کشور ما را پس دهید" هم صادق است. شما می‌توانید یک دیوار در برابر مهاجران مکزیکی بسازید، اما نه دیواری در برابر گرم شدن کره زمین. شما می‌توانید وست مینستر را از بروکسل جدا کنید، اما نمی‌توانید پیوند شهر لندن را از جریان‌های مالی جهانی قطع کنید. اگر مردم در اوج ناامیدی، به هویت‌های ملی و مذهبی پناه بیاورند، سیستم جهانی می‌تواند به سادگی در برابر تغییرات جوی، بحران اقتصادی و اختلال‌های اجتماعی ناشی از فناوری‌های جدید ضربه خورده و سقوط کند. داستان ملی قرن نوزدهم و تقوای قرون وسطی نه کمک به درک مشکل می‌کنند و نه راه حل هستند.

نخبگانِ وحشت زده از "برکسیت" و برآمد ترامپ، امیدوارند که توده‌ها به عقل سلیم و داستان لیبرال برگردند. اما به نظر می‌آید امروزه عبور از بحران کنونی برای داستان لیبرال مشکل‌تر باشد. دو عامل متحد کننده‌ی داستان لیبرال، اخلاق لیبرال و اقتصاد کاپیتالیستی، که پایه انسجام داستان لیبرال بودند، در حال حاضر در پروسه‌ی ازهم گسیختگی‌اند. داستان لیبرال در قرن ۲۰ بسیار جذاب بود زیرا به مردم و حاکمان می‌گفت که نیاز به انتخاب بین اقدام اخلاقی و یا اقدام هوشمند نیست. دفاع از آزادی‌ها هم ضرورت

اخلاقی است و هم پیش‌شرط رشد اقتصادی. بریتانیا، فرانسه و آمریکا ادعا می‌کردند، به دلیل لیبرالیزه کردن اقتصاد، جامعه از رفاه بالایی برخوردار است. اگر ترکیه، برزیل و چین می‌خواهند به همین میزان جامعه مرفه‌ای داشته باشند، آن‌ها هم باید اقتصاد را لیبرالیزه کنند. البته در اکثر موارد، این استدلال اقتصادی بود و نه اخلاقی، که دیکتاتورها و خودکامگان را به لیبرالیزه کردن ترغیب می‌کرد.

با این حال در قرن ۲۱ داستان لیبرال هیچ پاسخ خوبی برای بزرگترین چالش‌های پیش روی ما ندارد. برای مثال گرم شدن کره زمین و اختلال‌های اجتماعی در اثر فناوری‌های جدید. محافظت از آزادی انسان‌ها ممکن است از نظر اخلاقی موجه باشد. آیا استدلال‌های اخلاقی به تنهایی کافی هستند درحالی‌که توده مردم اهمیت اقتصادی خود را به الگوریتم‌ها و روبات‌ها از دست می‌دهند؟ درحالی‌که این کار سود اقتصادی برای‌شان ندارد، آیا نخبگان و دولت‌ها از آزادی‌ها و خواسته‌های تک تک مردم دفاع خواهند کرد؟ توده‌های مردم به درستی از آینده وحشت دارند. حتی اگر دونالد ترامپ در انتخابات آینده شکست بخورد، ملیون‌ها آمریکایی حس آگاه‌شان می‌گوید که سیستم دیگر برای آن‌ها کار نمی‌کند و به احتمال زیاد این حس درست است.

مهم نیست که در ماه نوامبر چه کسی پیروز شود، به هر حال دنیا نیاز به داستان جدیدی دارد. همان‌طور که با انقلاب صنعتی و تحولات عظیم آن در قرن ۲۰ ایدئولوژی‌های بدیع متولد شدند، به همین صورت انقلاب‌های آینده در زمینه فناوری‌های بیوتکنولوژی و اطلاعات نیازمند نگاه‌های جدیدی هستند.

در کتاب "همو دیوس، تاریخچه مختصری از آینده"، یکی از ایدئولوژی‌های محتمل جدیدی که در حال حاضر در "سیلیکون ولی" (Silicon Valley) در حال شکل‌گیری است را مورد بررسی قرار دادم. اگر داستان لیبرال نجات انسان را از طریق جهانی‌شدن و آزادی وعده می‌داد، ایدئولوژی جدید با نام "متا-روایت" (Meta narrative)، نجات انسان را از طریق "الگوریتم داده‌های انبوه" (megadata) وعده می‌دهد. با داده‌های انبوه و قدرت کامپیوتری بالا، این امکان می‌تواند به وجود آید که الگوریتم‌های دیجیتال درک بهتری از درون و خواسته‌های انسان داشته باشند تا خود انسان. در آن صورت اقتدار و اعتبار از انسان‌ها به الگوریتم‌ها منتقل می‌شوند و به تبع آن انتخابات دموکراتیک و بازارهای آزاد و

همچنین دیکتاتورهای اقتدارگرا و آیت‌الله‌های خشک مغز، مثل سنگ چخماق منسوخ می‌گردند.

در حال حاضر کارشناسان وعده می‌دهند که الگوریتم‌ها می‌توانند در زمینه‌هایی نظیر آموزش و پرورش مورد استفاده قرار گیرند؛ چون مربی "هوش مصنوعی" برای هر دانش‌آموز، از راه این الگوریتم‌ها می‌توان با چاقی مفرط مبارزه کرد؛ از طریق تلفن همراه که رژیم غذایی‌تان را مرتب به شما گزارش می‌دهد. کاهش نشر گازهای گلخانه‌ای از طریق "اینترنتِ همه چیز" (internet of things) که توسعه‌ی این گازها را کنترل می‌کند. همه‌ی این ایده‌ها عواقبی با دامنه‌ای وسیع دارند، از بی خطر گرفته تا ترسناک و حتی در حد هولناک. من شکدارم که مغزهای "سیلیکون ولی" واقعا فکری درمورد پیامدهای ایده‌های اجتماعی و سیاسی خود کرده باشند. تنها امتیازشان این است که حداقل آنها به شیوه‌های جدید فکر می‌کنند. درحالی‌که انسان‌ها توانایی خود را از درک تحولات پرشتاب محیط خود از دست می‌دهند و درعین حال داستان قدیمی فرو میریزد و بی اعتبار می‌شود، بشر هر چه سریع‌تر نیاز به داستان‌های جدیدی دارد. در حال حاضر، ما هنوز در لحظه سرخوردگی نیهیلیستی و خشم هستیم، که مردم اعتماد خود را به داستان قدیمی از دست می‌دهند، اما داستان جدیدی در افق پدیدار نمی‌شود، این پدیده را می‌توان لحظه "ترامپ" نامید.

زیرنویس و لینک‌ها :

<https://www.newyorker.com/business/currency/does-trumps-rise-mean-liberalisms-end>

<https://www.youtube.com/watch?v=X0mQqBX6Dn4>

# پرونده سازی قضایی برای کارگران نیشکر هفت تپه را محکوم می‌کنیم!



بیانیه سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی  
تهران و حومه

در باره پرونده سازی قضایی برای کارگران نیشکر  
هفت تپه

در ادامه اعتراضات کارگران نیشکر هفت تپه در اعتراض به لغو خصوصی سازی و فساد مدیریت، نه تنها تاکنون با وجود محرز بودن فساد کارفرمای خصوصی شرکت نیشکر هفت تپه اقداماتی راستای خلع ید از کارفرما صورت نگرفته، بلکه هنوز مطالبات و خواسته های این کارگران تحقق نیافته است. اما در مقابل با شکایت اسدبیگی از کارگران، مجدداً برای ۲۶ تن از این کارگران معترض و پیشرو شرکت نیشکر هفت تپه در دادگاه پرونده سازی شده است که طی پیامکی که از

سوی دادگستری بدست وکیل کارگران رسیده است، پرونده کارگران با اتهامات اخلاص در نظم و آسایش عمومی به شعبه اول دادیاری دادسرای عمومی و انقلاب شوش ارجاع شده است.

سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه ضمن برسمیت شناختن تمام مطالبات کارگران شرکت نیشکر هفتتپه، هر گونه پرونده سازی و تهدید و تعقیب قضایی برای آنها را محکوم می کند و خواستار شنیده شدن فریاد دادخواهی کارگران و خلع ید از بخش خصوصی و رسیدگی به فساد مدیریت هفتتپه که یکی از خواسته های کارگران است می باشد.

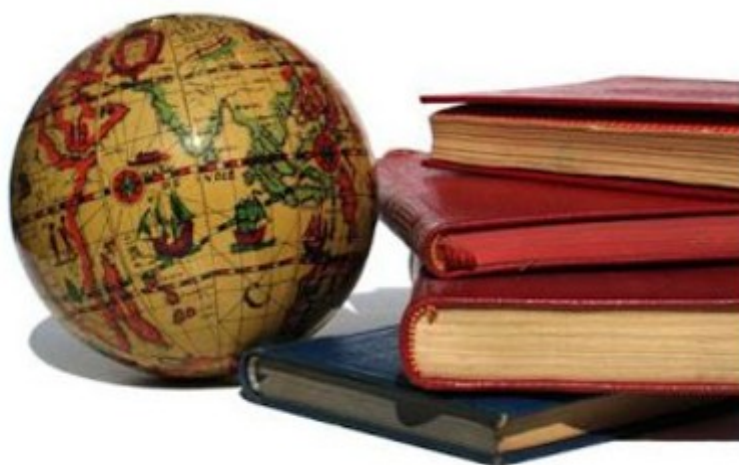
## چاره زحمتکشان وحدت و تشکیلات است

سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه

یکشنبه 28 دی 1399

---

## تاریخ دولتی



حسن بهگر



ما ایده ی هویت و هستی خود و کشورمان را از تاریخ می گیریم که تاثیر این امر هم در سطح فردی و هم اجتماعی مشهود است. ما به عنوان یک انسان ، تصویری از تاریخ خودمان داریم که از آن ناشی شده ایم. رخدادها و تغییرات تاریخی که در حقیقت با رشد و تکامل انسان سروکار دارد با نظریات محافظه کارانه مذهبی همخوانی ندارد و به همین سبب جمهوری اسلامی از روز نخست به حذف و تحریف تاریخ ایران مبادرت کرد. امروز ما دچار مشکل بزرگی شده ایم از یک طرف حکومت ضربه هویت فرهنگی ما می زند و از جانب دیگر بیگانگان فرصت شمرده و با جعل تاریخ نعل وارونه می زنند و فرهنگ و تاریخ ما را جعلی می نامند و دم از جدایی طلبی می زنند.

بی اغراق ملت ایران قدیمی ترین ملت تاریخ است زیرا موسس اولین امپراتوری بوده است و این ملت تا به امروز دوام آورده است و هر بار ضربه خورده دوباره با تاسیس دولتی دیگر به زندگی خود ادامه داده است. از این رو بیگانگان و مزدوران آنها طرفی از جعلیات خود نخواهند بست ولی تاثیر این تخریب ها در سرنوشت ملی ما بسیار مهم و می تواند عواقب وخیم و سهمگینی داشته باشد.

تاریخ باستان ایران از نظر جمهوری اسلامی مردود است و تاریخ ایران پس از حمله اعراب به کشورما و اسلام آوردن ایرانیان آغاز می شود. نتیجه آنکه امروز حتی به جوانان کردی برخورد می کنیم که منکر تاریخ باستان هستند و تاریخ ایران را جعلی می خوانند یعنی تاریخی را که خود بعنوان اولین پادشاه ماد بوده را نیز منکر می شوند و آن را دروغ می دانند .

هنگامی که هالیوود ، ترکیه و حتی قزاقستان برای ما فیلم تاریخی می سازند جمهوری ملایان مشغول ساختن فیلم هایی در مورد چهره های عربی چون مختار ثقفی و یوسف پیامبر است. با این تهاجم فرهنگی توسط دولت خودی و بیگانگان مردم ما نمی توانند درک درستی از وضعیت فعلی و چگونگی پیشرفت تاریخی به جامعه امروز پیدا کنند. به دانش آموزان و دانشجویان آموزش و یا ابزاری داده نمی شود تا بتوانند تفاوت های تاریخی را بررسی و ارزیابی کنند و پیوندهای گذشته ، حال و آینده را ببینند، فقط حقه کردن تصویرها و قصه های ثابت و روایات مذهبی حس ابتکار آنان را می کشد و از ایجاد آگاهی تاریخی جلوگیری می کند.



وقتی نوبت به تفسیر تاریخ و چگونگی درک تاریخ می رسد طبیعی است که دیدگاه های مختلفی درباره پیشرفت تاریخی وجود داشته باشد. دیدگاههای مختلف در مورد تاریخ می تواند به نتیجه گیریهای مختلفی درباره تاریخ منجر شود که طبعاً به درک متفاوتی از وقایع معاصر می انجامد. بنابراین ، بسیار مهم است که جوانان ما با دیدگاه های مختلف تاریخ آشنا شوند تا به درک بهتری از جامعه امروز و ارتباط با تاریخ برسند.

تاریخ نگاری به سبک مدرن در کشور ما جوان است و کتاب های تاریخی که قبلاً داشته ایم در حقیقت وقایع نگاری بوده است ولی همین کتاب ها نیز مانند کتاب های احمد کسروی از دسترس دانش آموزان و دانشجویان خارج شده و جوانان در برابر تهاجم بی دفاع مانده اند.

گذشته از تاریخ باستان در تاریخ معاصر هم که تاریخ انقلاب مشروطیت و دو جنگ جهانی است ما اطلاع چندانی نداریم . ما در این دو جنگ با وجود بی طرفی قربانی شدیم و فقط ملقب پل پیروزی گردیدیم و حتا خسارات جنگ را به ما ندادند. ما از جنگ اول جهانی که چند میلیون از مردم ما در اثر قحطی مردند چه می دانیم ؟

اسد سیف در مورد تحریف انقلاب مشروطیت توسط جمهوری اسلامی می نویسد:

«بدآموزی ، غلط آموزی و همچنین تحریف تاریخ ، به ویژه در کتاب های تاریخ و تعلیمات اجتماعی فراوان است . نویسندگان این مقالات هیچ پروایی از وارونه جلوه دادن رخدادهای تاریخی از خود نشان نداده اند. مثلاً در انقلاب مشروطیت با وارونه نشان دادن نقش روحانیت ، حتا حرکت های اجتماعی مردم را زیرسوال برده اند و انقلاب مشروطیت را شکل گرفته « زیر سراسنمار » معرفی کنند : « استعمارگران با تربیت رجال در باری و وابستگان به دربار و تشویق و ترغیب مردم به آزادی ، برابری ، برادری، قانون پیشرفت و ترقی از نوع غربی توانستند زمزمه هایی را در محافل و مجالس آن روزگار بوجود آورند» رویه 164-165

در دیدگاه تاریخی حکومت ملایان روند تحولات در مشروطیت آشکارا تحریف شده و انقلابی را که موجب تغییرات عمده در جامعه ما شده و پای ما را به مدرنیته باز کرده است محکوم کرده و خود بخود

حکومت استبدادی سنتی و ارتجاعی مقبول افتاده است. این در حالی است که ملایان از مواهب حکومتی مدرنی که میراث مشروطیت است بهره مند هستند و در حقیقت این جنگ با زمانه است و به اینهم بسنده نکرده با جشن های و اعیاد ملی نیز به ستیز برخاسته اند: « درس نوروز از کلاس دوم ابتدایی . هدف درس معرفی جشن نوروز است ، ولی در متن هیچ اشاره ای به اینکه نوروز چیست و از کجا آمده ، به چشم نمی خورد. برنامه ی نوروزی خانواده ها چنین تصویر می شود: صبح دیدار با خانواده ی شهدا ، دعا برای پیروزی همه ی مسلمانان ، خواندن دعای سال نو ، بوسیدن قران ، خواندن آیه هایی از قران ، سپس با دعا ، تبریک پیروزی انقلاب سلامی و در پایان خوردن چند شیرینی و دیدارخویشان. جالب این که در این درس تبریک پیروزی انقلاب جایگزین تبریک سال نو شده است .» رویه 163

من با برداشت های مختلف از تاریخ مخالف نیستم ، اتفاقا اگر این برداشت های گوناگون با بررسی علمی متکی بر اسناد و مدارک معتبر انجام پذیرد بسیار مفیدست و موجب آگاهی بیشتر می شود. مساله اینست که کسی اجازه ندارد تاریخ را برای اهداف خود تحریف کند.

دیدگاه تاریخ و آگاهی از تاریخ دیدگاه های ساده ای نیستند ، که خودسرانه ملایان در کتاب های درسی گنجانده اند. برای تغییرات و چشم اندازهای تاریخ توضیحات مستدلی لازم دارد که نیروهای محرک تاریخ را معرفی می کند و چگونگی آن را توضیح دهد و همچنین تصویری از چگونگی تلاشی و پراکندگی همان نیروهای محرک تاریخی نیز ارائه دهد.

تاریخ هم یک موضوع انسانی و هم یک موضوع علوم اجتماعی است که به شرایط فرد و تغییرات جامعه در طول زمان می پردازد. فرصت ها و گزینه های مردم برای آینده به اقدامات و رویدادهای گذشته و همچنین تفسیرهای معاصر آنها بستگی دارد اما روشنفکران ما نیز بیشتر به نفی گذشته پرداخته اند و از نقد حال غفلت کرده اند که اسد سیف نیز به آن اشاره کرده است :

«در عرصه ی تجدد ، متاسفانه ، ما همیشه به شکل مجرد فقط گذشته ی تاریخی خود را نفی کرده ایم تا حال را بسازیم . ولی هیچگاه حال را در بوته ی نقد نگذاشته ایم . نفی گذشته از سکوی حال در تاریخ روشنفکری ما امری پذیرفته شده است . و در این عرصه ابتدا خود را و چه بسا گروه و یا نیروی اجتماعی خاصی را که برآن تکیه نموده ایم ، از فساد و تباهی و به طور کلی موضوع مورد نقد جدا

کرده ، از آن فاصله گرفته و آن گاه به نقد آن پرداخته ایم .  
خلاصه اینکه : ما هیگاه به بررسی انتقادی خود نپرداخته ایم .

... در رژیم های دیکتاتوری هیچگاه برای فردیت ارزشی قایل نیستند .  
چنین رژیم هایی همه را مثل هم می خواهند : متحد الشكل ،  
متحدالفکر ، متحدالعمل و ... یعنی این که همه انسان ها باید به  
سان هم بیندیشند، مثل هم بپوشند ، مثل هم عمل کنند و ... اگر  
چنین نباشد ، پس باید به این سمت هدایت شوند . با این ذهنیت  
است که ماشین های آدم سازی در جمهوری اسلامی به کار افتاده تا  
انسان هایی جدید ، در قالبی نو ، بسازد. دیکتاتور هیچگاه نمی  
تواند انسان را آن گونه که هست ، بپذیرد.» از پیشگفتار کتاب  
اسلامی نویسی - اسد سیف

اسد سیف - اسلامی نویسی (بررسی دو دهه ادبیات دولتی در ایران)

نشر باران-سوئد

چاپ اول 1999

حسن بهگر

برگرفته از سایت ایران لیبرال

---

درخواست برای آزادی خانم ناهید  
تقوی



## ناهید تقوی، آلمانیِ ایرانی‌تبار

ناهید تقوی، آلمانیِ ایرانی‌تبار، در ۲۵ مهرماه ۱۳۹۹ (۱۶/۱۰/۲۰۲۰) در منزل‌اش در تهران توسط اطلاعات سپاه پاسداران دستگیر گردیده و به زندان انفرادی سپاه انتقال داده شده است.

ناهید تقوی ۶۶ سال دارد و از اعضای سابق و فعال کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی در اوایل ده هفتاد میلادی در ایتالیا بود. او نقش بسیار مؤثر و ارزنده‌ای در آن دوره برای آزادی زندانیان سیاسی و پیشبرد حقوق بشر در ایران داشت.

ناهید تقوی هم‌زمان با انقلاب ۱۳۵۷ (۱۹۷۹) همراه بسیاری از اعضای کنفدراسیون به ایران بازگشت و در ایران مبارزه‌اش را برای آزادی و عدالت اجتماعی ادامه داد. او در سال ۱۳۶۲ (۱۹۸۳) مجبور به ترک کشورش شد.

او اکنون بیش از دو ماه است که بدون هیچ‌گونه توضیح قانونی و حقوقی جمهوری اسلامی، تحت بازجویی و زندان انفرادی قرار دارد و تا کنون تنها توانسته است چند بار با خانواده‌اش در ایران تماس

تلفنی بگیرد.

ما اعضای پیشین کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی (اتحادیه ملی) CISNU از مجامع بین‌المللی- حقوق بشری به ویژه از دولت آلمان می‌خواهیم به بازداشت و حبس غیرقانونی ناهید تقوی اعتراض کنند و آزادی هر چه سریع‌تر او را بخواهند.

امضاها

هنری آبراهامیان، حمید آزادی، سهیلا ارجمند، اردوان ارشاد، بیژن افتخاری، فرامرز افشار، حسین افصحی، کوروش افطسی، اکبر اقرایی، مینو الوندی، رویا بخشی، مهران براتی، علیرضا بنی‌فضل، فرامرز پاکزاد، تقی پوراعجم، تاج‌الدین پورمحسن، منوچهر بیات، نصرت تیمورزاده، فریدون جعفری، ربی رابعه جعفری، علی چنگیزی، علی حجت، حسین حسینزاده، حمید حسینی، جعفر خدیر، اسفندیار خلف، محمد داور، محمد دشتی، پروین دهقان، عباس دهقان، مهدی ذوالفقاری، فریدون رحیمی، ریموند رخشانی، علی رسولی، محسن رضوانی، لیلا رفیع نوری، مجید زربخش، جلال سراجی، محمد سلیمانی، حبیب شالچیان، آرش شاه تیموری، احمد شافعی، پرویز شوکت، رسول شولتز، زری شمس، زهره شیشه، سرور صاحبی، جعفر صدیق، هرمز -صمیمی، علی اکبر طاووسی، رضا طاهری، بهروز عارقی، نظیر علی زاده، داوود غلام آزاد، فریدون فعلی، حسن قاضی، خسرو قدیری، کریم قصیم، حسین کاظمیان، کاظم کردوانی، داریوش کرکوتی، عطا کرمزاده، جابر کلیبی، مریم کمالی، جهانگیر لقایی، بهمن مبشری، باقر مرتضوی، مجید مسرور، زمان مسعودی، امیر معیری، فائزه منزوی، اعظم منصوری، کریم منیری، محسن موسوی عزیزی، سیامک مؤیدزاده، رضا مهاجر، مینو مهرآموز، پرویز مهرافشان، همایون مهمنش، مهران میرفخرایی، سعید میرهادی، علی ندیمی، بهمن نیرومند، دارا نیرویی، شیدان وثیق، تقی هاشمی، فرشید یاسایی.

14 دی 1399 - 3 ژانویه 2021

# نگاهی به روند مبارزات برای دمکراسی و سوسیالیسم



## فرامرز دادور

آنچه در مقابل اکثریت مردم جهان و ایران که خواهان دمکراسی و عدالت اقتصادی و اجتماعی هستند، قرار دارد، مسئله چگونگی عبور از نظامهای خودکامه و طبقاتی و شکل‌گیری بلافاصله اولین شکل از مناسبات دمکراتیک و عادلانه سیاسی و اجتماعی میباشد. در بین کنشگران خواهان تغییرات آزادیخواهانه و عادلانه، روشهای مبارزاتی گوناگون و استقرار گزینه‌های متفاوت ساختاری ارائه میگردد. بویژه در میان طیف چپ نیز ایده‌های متنوع وجود دارند. در این نوشته، از نقطه نظر یک چپ آزادیخواه به اهمیت مبارزات جنبشهای مردمی و ضرورت دمکراتیک بودن تحولات رادیکال و انقلابی بخصوص در ایران پرداخته میشود.

افراد و جریان‌ات سوسیالیستی مخالف سرمایه‌داری و مدافع مناسبات غیر ستم‌گراانه اجتماعی، شیوه‌های متفاوتی را برای عبور از جمهوری اسلامی تبلیغ میکنند. بخش غالب نظرگاه در میان چپ "سنتی" بر آن است که استراتژی درست برای مبارزه با رژیم، مبیایست در راستای پیروزی انقلاب بلافاصله "پرولتری" و ایجاد نظام "سوسیالیستی" و در واقع استقرار روابط اقتصادی عمدتاً مبرا از کار مزدوری و قانون ارزش تلاش نماید. اما، چالش عمده در برابر این خط فکری اینست که در صورت اعتقاد به آزادیهای دمکراتیک و

حقوق بشری، آیا چگونه پیشبینی می‌گردد که اکثریت توده‌ها بویژه کارگران و زحمتکشان، آگاهانه و با شناخت کافی نه تنها خواهان عبور از شرایط استبدادی کنونی هستند، بلکه در عین حال به حرکت منسجم و سراسری بسوی مناسباتِ مقید به موازین مشخص سوسیالیستی نیز معتقد می‌باشند. بدیهی است که سازماندهی در راستای تحقق سوسیالیسم به آمادگی ذهنی اکثریت مردم و اعتلای عوامل عینی در جامعه بستگی زیاد دارد. در اینجا نظر بر این است با اینکه شرایط مادی/تکنولوژیک و روبنای حقوقی و اجتماعی جهت عبور از سرمایه داری بسوی جامعه انسانی تر وجود دارند، اما با توجه به وجود تنوعی از انگیزه‌ها و اندیشه‌های متفاوت فردی و اجتماعی، بویژه در جوامع توسعه‌یابنده و از جمله در ایران، هنوز در برابر شکل‌گیری گسترده و منسجم فکری برای ایجاد تحولات رادیکال ساختاری، موانع بیشماری وجود دارند. در واقع به احتمال زیاد، مسیر سیاسی در دوران گذار به مناسبات عاری از هرگونه ستم اقتصادی و اجتماعی، به تنوعی از اندیشه‌های آزادیخواهانه گرچه دارای عناصر دمکراسی خواهانه و عدالتجویانه آغشته خواهد بود.

در ایران، تحت استیلای نظام تئوکراتیک، سرکوبگر و فاسد، اکثریت مطلق مردم با خفقان سیاسی و اجتماعی، فقر و ناعدالتی ژرف اقتصادی روبرو هستند. برخلاف جوامع پیشرفته و نسبتاً دمکراتیک، گرچه هنوز سرمایه داری که سطحی از آزادیهای مدنی رعایت می‌گردد، جامعه ایران با اختناق وحشتناک پلیسی و چپاول عمیق اقتصادی مواجه است. البته طیفهای حکومتی و سرمایه دارهای بوروکرات و تجاری وابسته به آن که صاحب و یا نظارت گر بر عمده مجتمع‌ها و نهادهای اقتصادی نیز می‌باشند، تحت حمایت نیروهای امنیتی و بویژه سپاه پاسداران، از اختیارات امنیتی و سیاستهای سرکوب گرانه علیه اکثریت توده‌ها برخوردار هستند. شواهد نشان می‌دهند که مضمون اعتراضات مردم و از جمله کارگران، زنان و جوانان عمدتاً علیه استبداد و فقر و در راستای مطالبات مربوط به رفاه اقتصادی و آزادیهای دمکراتیک و اجتماعی می‌باشد. جنبش کارگری در سطح وسیع تولیدی و خدمات همواره در حال اعتصاب و اعتراض بوده و در سالهای اخیر تعداد حرکت‌های معترضان هزاران بار بوده است. کارگران در شرکت‌های گوناگون و از جمله در کشت و صنعت نیشکر هفت تپه، شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه، هپکو و صنایع شیمیائی همواره در تظاهرات بوده‌اند. همچنین معلمان، بازنشستگان، پرستاران، دانشجویان، روزنامه نگاران و دیگر اقشار

کارگری و اجتماعی به دفعات مکرر در محیط کار و اماکن عمومی به اعتراضات جمعی خیابانی دست زده اند. این اقشار و طیفهای مردمی که وسیعاً به طبقات و اقشار زحمتکش و محروم تعلق دارند، عمدتاً به تداوم اختناق سیاسی و اجتماعی و نیز به وضعیت افسار گسیخته معیشتی و فقر، تعویق چند ماهه پرداخت مزد، اخراج و بیکاری گسترده، تورم و گرانی، ناامنی شغلی و خصوصی سازی مخرب در موسسات اقتصادی و آموزشی و الزام کودکان به کار اقتصادی معترض هستند. آنها برای خواستههای عمومی مانند ایجاد تشکلات مستقل کارگری و مردمی، نهادینه شدن آزادیهای دموکراتیک، رفع تبعیضات جنسیتی و ملیتی، حق انتخاب در پوشش، برخورداری از حقوق اولیه اقتصادی برای بازنشستگان و محرومان و برابری حقوق زنان و مردان در ازای تولید ارزش یکسان اجتماعی مبارزه میکنند. اما حکومتگران آنها را به اتهام اجتماع و تبانی علیه امنیت کشور سرکوب میکنند و جنبش معترض مردمی با برخوردهای پلیسی، احکام قرون وسطائی شلاق، زندان و گاهی اعدام مواجه است.

خواسته های اصلی طرح گردیده از سوی جنبشهای مردمی بطور کلی در زمینه های آزادیخواهی و برابری سیاسی-اجتماعی و عدالتجویی اقتصادی میباشد. البته، اهم این مطالبات هنوز بر پایه تفکر خاص فلسفی/اجتماعی و از جمله ایده های سوسیالیستی شکل نگرفته اند. بغیر از بخش کوچکی از کوشندگان اجتماعی و کارگری که از شناخت و آگاهی رادیکال و سمتگیرنده در راستای عبور نه فقط از جمهوری اسلامی بلکه همچنین از سرمایه داری هستند؛ اکثریت فعالان کارگری و مدنی عمدتاً با درجات متفاوت علیه ناعدالتی و برای نیل به مطالبات عام صنفی و گاهی دموکراتیک تلاش میورزند. اگر هر از گاهی شعارهایی مانند " نان، کار، آزادی و اداره شورائی" از سوی برخی از کادرهای کارگری در حین اعتراضات شنیده میشود دلیل بر اینکه بخش قابل ملاحظه ای از جنبش کارگری به چنین ایده های رادیکال و ارائه گزینه های غیر سرمایه داری رسیده اند، نمیباشد. وگرنه در صورت وجود دموکراسی و شناخت گسترده توده ای و امکان سازماندهی وسیع اقتصادی و سیاسی در بین جنبش کارگری و زحمتکش، امکان حرکت جهت عبور از سرمایه داری بسوی جامعه شورائی و ایده آل انسانی در مقطع کنونی محتمل بود. روشن است که با توجه به وضعیت کنونی و نبود وجود سطحی از آزادیهای دموکراتیک، مشکل است که در لابلای مبارزات مطالباتی که حداقل در میان طیفهایی از توده های مردم و بویژه کارگران در حین مشارکت در تجمع های متنوع اجتماعی انجام میشود، زمینه های مشخص تر فکری برای رویارویی با مشکلات سیاسی و



اجتماعی و در آن راستا شکلگیری بدیل‌های رادیکال‌تر برای سازماندهی جامعه پدیدار گردد. واقعیت این است که تحت استیلای اختناق سیاسی و سرکوب شدید فعالیتهای اجتماعی، تنها روزنه‌هایی از مطالبات عام صنفی و مطالباتی و عمدتاً عاری از چالشگری عریان سیاسی از سوی برخی از کنشگران مطرح میگردد. برای مثال یکی از فعالان کارگری، اسماعیل بخشی در پیغام همبستگی با کانون صنفی معلمان که بصورت کلیپ ویدیویی پخش گردید، بدون اینکه (ناچار) آشکارا به سرکوبهای حکومتی اشاره نماید، تنها بر ضرورت ایجاد تشکلهای مستقل کارگری و اجتماعی از جمله اتحادیه، سندیکا و شورا برای کمک به بهبودی عمومی وضعیت کارگران تاکید نمود.

با اینکه اعتراضات علیه اختناق و چپاول اقتصادی، بخودی خود عناصری از نقد بر استبداد فقهاتی و مناسبات استثمار سرمایه داری را حمل میکنند اما بدلائل گوناگون که عمدتاً ناشی از وضعیت سیاسی و اجتماعی است، همانطور که در پاراگراف قبل اشاره گردید از جهتگیری بارز برای عبور از سرمایه داری در راستای نیل به روابط فرموله شده عاری از استثمار و ستم (سوسیالیسم) برخوردار نیست. حتی در کشورهای نسبتاً دمکراتیک، از جمله در اروپا، امریکا و هندوستان نیز ایده‌های مشخص سوسیالیستی برای سازماندهی در میان اکثریت جامعه هنوز شکل نگرفته است. البته با توجه به ساختار سیاسی و فرهنگ موجود، بسیاری از موازین مدنی و دمکراتیک بدست آمده در عرصه سرمایه داری زمینه‌های اولیه را برای پیشرفت بسوی سوسیالیسم تشکیل میدهند و آنها بدرستی در صدر تلاشهای جنبشهای مترقی مردمی میباشند. در این رابطه مبارزه برای ایجاد تغییرات دمکراتیک در ساختار سیاسی (ب.م. نهادینه شدن حق رای عمومی و ارزشهای جهانی حقوق بشر)، کنشگری علیه تبعیضات جنسیتی، نژادی و ملیتی و تلاش برای گسترش مزایای اقتصادی و اجتماعی مانند ارتقای حداقل دستمزد و ایجاد تحصیل مجانی، بیمه بیکاری و بیمه درمان از جمله حرکت‌های مردمی در راستای طولانی مدت به سوسیالیسم میباشند.

در واقع موضوع اصلی در برابر جنبش چپ این است که اگر عموم مردم درجهان، بویژه در جوامع توسعه یافته مانند ایران هنوز آگاهانه و با شناخت لازم و کافی به گذار از نظام موجود به مناسبات اقتصادی-اجتماعی رادیکال (انجام انقلاب اجتماعی) معتقد نیستند و فقط در تعداد معدودی از کشورهای دنیا (مشخصاً در اروپا و آمریکای لاتین)، علیرغم دخالتها و فشارهای سیاسی از سوی نیروهای

ارتجاع داخلی و خارجی، سمتگیری سوسیالیستی با مشارکت داوطلبانه بخش‌هایی از توده‌ها آغاز گردیده؛ در اینصورت استراتژی مبارزاتی چه ابعادی می‌تواند داشته باشد. در اینجا می‌توان به وجود جنبش‌های مردمی در سراسر جهان اشاره نمود که در رابطه با محدودیت‌ها و نیازهای مشخص سیاسی و اجتماعی ظهور نموده‌اند. در میان خصیصه‌های رایج در میان این جریانات، ضدیت توده‌ها با نخبگان سیاسی و اقتصادی و بویژه دارندگان مقامات حکومتی مهم هستند. برخی از حرکتهای پوپولیستی، دست راستی هستند که عمدتاً بر روی محور ایده‌های افراطی ناسیونالیستی و برتر جویانه و در حیطه سیاسی ایجاد گشته از سوی شخصیت‌هایی مانند دانلد ترامپ در آمریکا شکل گرفته‌اند. اما بیشتر جنبش‌های مردمی که حامل عناصری از پوپولیسم نیز هستند بویژه در جوامع توسعه‌یابنده، مترقی بوده و سمتگیریهای دمکراتیک دارند. از جمله اینکه آنها عمدتاً در مخالفت با ستمها و ناعدالتهای اقتصادی و اجتماعی شکل گرفته، خواستار نفی قدرتهای نخبه‌گرا نه سیاسی و اقتصادی در دولت و جامعه می‌باشند. در آمریکا که سالهای اخیر دچار تحولات سیاسی متناقض شده است، از سوئی یک شخصیت ارتجاعی و خویشتن پرست مانند دانلد ترامپ به ریاست جمهوری انتخاب گردید و از سوی دیگر جنبش متنوع مردمی حول محور مطالبات اقتصادی (ب.م. ارتقای حداقل دستمزد به 15 دلار و پرداخت حق بیکاری)، اجتماعی (ب.م. درمان مجانی همگانی) و ضدیت با نژاد پرستی و خشونت پلیسی تقویت گردیده است.

واقعیت این است که در آمریکا و برخی از سایر کشورهای نسبتاً دمکراتیک، برخی جریانات نژاد پرست و راست و از جمله طیف مدافع ترامپ، برخی از کادرهای حزب جمهوریخواهان و فعالان تی پارتی به وجود مشکلات گاه واقعی در مقابل مردم، بدون ریشه‌یابی و ارائه راهکارهای مترقی، دامن زده‌اند. در جائیکه از سیاستهای ارتجاعی کورپریشنها در تعمیق استثمار و ستم بر مردم طفره می‌روند در عوض مهاجران و اقلیتهای نژادی و مذهبی در زیر ضربه قرار می‌گیرند. در نبود جنبشهای قدرتمند و دارای راهکارهای مترقی و عملی، بخشی از توده‌های کارگری و زحمتکش نیز به ایده‌های آنها جذب گردیده‌اند. در آمریکا بخش قابل ملاحظه‌ای از اعضای اتحادیه‌های کارگری به ترامپ رای داده‌اند. بنابراین، در مقابل جنبش مردمی و بویژه فعالان چپ و طایف زیادی قرار دارد و در حالیکه در آمریکا نزدیک به 50 میلیون از کارگران، زحمتکش‌شان و محرومان از بیکاری، فقر و نداشتن بیمه بیکاری و درمان رنج می‌برند، نیاز فراوان است که در

میان آنها برای سازماندهی و گرویدن به تشکلهای کارگری و اتحادیه و در واقع ارتقاء سطح شناخت و آموزش سیاسی و اجتماعی تلاش گردد. تقویت جنبش کارگری و مردمی به وجود سازمانهای مترقی و چپ نیازمند است و جریانهای مانند سوسیالیستهای دمکراتیک آمریکا (حدود 85000 عضو) با مرکزیت برنی سندرز، بلاک لایوز مَتر (زندگی سیاهان اهمیت دارد) و برخی از اتحادیه های و گروه های مترقی مانند "کارگران متحد الکتریک" و "اکسیون مردمی" با درجات متفاوت در عرصه های انتخاباتی و همچنین در محیط کار و خیابان به مبارزات دمکراتیک، ضد فاشیستی، عدالتجویانه و برای بهبودی محیط زیست و مقابله با خطرات ناشی از تولید بی رویه گاز کربن دامن میزنند.

در برخی از کشورهای امریکای لاتین تحولات مترقی با سمتگیری سوسیالیستی تقویت گردیده است. در سال گذشته در بولیوی سوسیالیستها دوباره در انتخابات ریاست جمهوری پیروز گردیدند. در ونزوئلا طرفداران سیستم مترقی بولیواری در انتخابات پارلمانی رای بیشتری آوردند و در شیلی مردم قادر شدند که قانون اساسی مترقی تری را تصویب کنند. کشورهای چپگرای امریکای لاتین (10 کشور) در چارچوب "اتحادیه مقاومت" به سیاستهای توسعه یابنده عادلانه دامن میزنند. در اروپا نیز جنبشهای مترقی و سوسیالیستی توانسته اند که در برخی از کشورها برنامه های مترقی و مردمی را تقویت نمایند. در اسپانیا، گروه های چپ در برخی سمتهای مدیریتی هستند. در هندوستان، دولت محلی در ایالت کِراالا تحت حکومت جبهه دمکراتیک چپ توانسته است که در شرایط زندگی توده های زحمتکش و محروم بهبودیهای زیادی فراهم آورد و بلحاظ مواد غذایی و درمانی و بویژه مبارزه علیه ویروس کورونا به یاری 35 میلیون جمعیت در این ایالت بشتابد. مسئله مهم اینست که در این کشورها مبارزات مردم تحت رهبری جنبشهای مترقی و برخی با سمتگیری سوسیالیستی و عمدتاً در چارچوب سیاستهای چپگرا و البته هنوز بدون داشتن ایده ها و فرمولبندیهای معین ضد سرمایه داری و بدون ارائه بدیلهای مشخص سوسیالیستی در جریان است.

اما در ایران مانند دیگر کشورهای تحت ستم سیاسی و استثمار اقتصادی، معضلات بسیار سیاسی و اجتماعی از حرکت علنی و سازمان یافته بسوی سوسیالیسم جلوگیری میکنند. گرچه بحران عمیق ساختاری، درجه پایین رشد اقتصادی و انفجار عظیم در سطح بیکاری گریبانگیر جهان کنونی سرمایه داری و بویژه جوامع توسعه یابنده

مانند ایران میباشد و در برابر جمعیت دنیا تغییر بنیادی در سیستم اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ضروری است، اما در بیشتر این کشورها و مشخصا ایران تداوم کنترل خفقان آور پلیسی به چالش عظیمی در برابر جنبشهای رهایی آور و عدالتجوی مردم تبدیل گشته است. آنچه که نیازش حیاتی است شکلگیری اپوزیسیون مردمی، ترجیحا به رهبری جنبش کارگری و زحمتکش با سمتگیری سوسیالیستی میباشد تا با تکیه بر پایگاه وسیع توده ای در جهت هدایت خیزشهای مردمی بسوی پیروزی انقلاب دمکراتیک و در صورت امکان تدریجا ظهور مشارکت مستقیم و شبکه ای (ب.م. شورائی، انجمنی و کمیته ای) مردم در راستای نهائی نمودن انقلاب اجتماعی و ایجاد جامعه انسانی عاری از هرگونه ستم و استثمار عملی گردد.

فرامرز دادور

27 دسامبر 2020